



قدرت چهارم: استراتژی کلان ایالات متحده در قرن بیست و یکم

Gary Hart, *The Fourth Power: A Grand Strategy
For United States In The Twenty First Century*, Oxford University
Press, 2004, 187pp

مقدمه

هویت آمریکایی و تثبیت و گسترش آن، مسأله‌ای است که ذهن بسیاری از پژوهشگران و سیاستمداران آمریکایی را به خود مشغول کرده است. به نظر می‌رسد جهانی شدن و مسأله مهاجرت از یک سو و مسایل نظامی و امنیتی هژمونیک آمریکا از سوی دیگر، به یکسان هویت آمریکایی را به نحوی جدی و اساسی به چالش کشیده باشد. اقدامات علمی، فرهنگی و سیاسی عمده‌ای صورت گرفته است تا ابعاد این چالش را مورد بحث قرار دهد. یکی از این آثار، کتاب قدرت چهارم گری هارت است. گری هارت در این کتاب معتقد است که ابعاد تاریخی، دموکراتیک و لیبرال هویت آمریکایی می‌تواند در دنیای متحول کنونی، بیش از نظامی‌گری یکجانبه مؤثر و کارا باشد. متن حاضر به بررسی این کتاب اختصاص دارد.

الف. معرفی کتاب

عنوان کامل کتاب هارت، «قدرت چهارم؛ استراتژی کلان برای ایالات متحده در قرن بیست و یکم» (پژوهشی در باب قدرت اصول آمریکا) می‌باشد و انتشارات دانشگاه آکسفورد در سال ۲۰۰۴ آن را منتشر کرده است. گری هارت پیش از این، عضو مجلس سنای آمریکا بوده و تا

کنون سیزده کتاب منتشر کرده است؛ به گونه‌ای که می‌توان او را متخصص امور دفاع ملی و سیاست خارجی آمریکا دانست. وی سابقه چندین ساله عضویت در کمیته امور نظامی سنا داشته و مدتی نیز به عنوان قاضی و وکیل بین‌المللی نقش ایفا کرده است. هارت هم‌اکنون نایب رییس کمیسیون امنیت ملی آمریکا در قرن بیست و یکم است. او پیش از حمله تروریستی یازدهم سپتامبر چنین حادثه‌ای را پیش‌بینی کرده و در پیشنهادی رسمی به دولت کلینتون در پنجم نوامبر ۱۹۹۳ خواستار ایجاد دپارتمان امنیت داخلی شده بود. او هم‌اکنون در سه دانشگاه ییل، کالیفرنیا و آکسفورد تدریس می‌کند.

۱. ایده کتاب

کتاب قدرت چهارم شامل توصیه‌هایی در خصوص شیوه جهت‌دهی سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در قرن بیست و یکم است. مؤلف در تلاش برای ارائه بدیلی برای انگیزه‌های نئوامپریالیسم بوش و آرمان رئالیسم کیسینجر و جان کری مدعی است که ابعاد سه گانه قدرت سنتی آمریکا (نظامی، اقتصادی و سیاسی) باید به وسیله قدرت چهارم همزمان محدود و تقویت شود. این بعد چهارم، قدرت اصول خاص آمریکاست^۱. هارت در مقابل کسانی که برای خلاصی از محور شرارت و گسترش دموکراسی، نوعی جنگ صلیبی را طرح می‌کنند، استدلال می‌کند که اولین قربانی این جریان آمریت اخلاقی آمریکا خواهد بود. از نظر وی قدرت سنتی آمریکا باید به وسیله اصول اخلاقی حاکم بر فرهنگ این کشور تلطیف شود. این جنبه از قدرت برای آمریکا وجهه بین‌المللی دارد.

از نظر هارت، ایالات متحده به رغم اینکه هویتی بین‌المللی یافته، اما فاقد استراتژی کلان برای جایگزینی با استراتژی «مهار کمونیسم»^۲ است. مؤلفه‌های اساسی استراتژی‌ای که هارت برای آمریکا ارائه می‌دهد، در قالب «اصول آمریکایی» عبارت است از: آزادیهای معطوف به قانون اساسی، حکومت انتخابی و آزادی مطبوعات. این اصول و اصول عالم‌پسند دیگری که بنیان دموکراسی را شکل می‌دهد، مبنا و منبعی برای امنیت و منافع ملی آمریکا در دنیای پرمخاطره کنونی خواهد بود. از نظر وی اگر قرار است دیگر کشورهای دنیا از آمریکا بیروی

1. Americas Unique Principles
2. Containment Communism

کنند، نه به خاطر سلاح و قدرت نظامی این کشور، بلکه به خاطر اصول و ایده‌آلهای دموکراتیک آن است. اصولی که ممکن است توسط خود رهبران و مردمان آمریکا نادیده گرفته شود. پرسش اساسی کتاب قدرت چهارم این است که آیا اهداف آمریکا از طریق نیروهای نظامی و ایجاد امپراطوری به دست می‌آید یا از طریق معرفی اصول آمریکایی و متقاعد کردن جهانیان به مطلوبیت و درستی آنها؟ پاسخ هارت این است که شیوه اول مساوی با تغافل از تاریخ است که مستلزم درگیری این کشور برای استقرار جمهوری با تروریسم، انترناسیونالیسم بازار، تکنولوژی اطلاعات و زوال قدرت ملی است تا یکجانبه‌گرایی آمریکا محقق شود.

۲. ساختار کتاب

کتاب مشتمل بر پیشگفتار، مقدمه، هشت فصل، نتیجه‌گیری و یک ضمیمه است. مؤلف در پیشگفتار، مباحث کتاب خود را شفاف و از روی صداقت می‌داند و مدعی است که شرایط پس از جنگ سرد و به ویژه حادثه یازدهم سپتامبر، فقدان استراتژی کلان برای ایالات متحده را آشکار کرده است. نبود استراتژی منظم و جامع باعث کشیده شدن ایالات متحده به استراتژی امپراتوری‌گونه شده و امپراتوری به هر نحو که باشد باعث نقض اصول دموکراتیک و جمهوری‌خواهانه می‌شود. اصولی که خود مبنا و منشاء ایجاد کشور آمریکا بوده است. این در حالی است که حرکت به سمت امپراتوری با تاریخ و اصول اساسی آمریکا همخوانی ندارد. تجربه عملی این استراتژی در عراق و خاورمیانه مؤید رفتار غیردموکراتیک آمریکا است. هارت با یادآوری استراتژی مهار کمونیسم که توسط جرج کنان در سال ۱۹۴۷ ارایه شد، بر آن است که در مقابل آن استراتژی، استراتژی پیشنهادی خود را برای قرن بیست‌ویکم مطرح کند. از نظر وی جنگ با تروریسم نمی‌تواند استراتژی مفید و مناسبی باشد و ایالات متحده حتی اگر بدین شیوه موفقیتی به دست آورد، باز دارای قابلیت‌های بیشتری است و می‌تواند با استفاده از آن قابلیت‌ها منافع و امنیت ملی خود را بهتر تأمین نماید.

مؤلف در مقدمه، تحقق اهداف ملی را مستلزم وجود همزمان قدرت و منابع می‌داند. از نظر وی ایالات متحده در سه حوزه اقتصادی، سیاسی و نظامی در قرن بیست‌ویکم قدرت برتر است؛ اما این کشور قدرت چهارمی دارد که نسبت به آن تغافل شده است. قدرت چهارم از

نظر هارت، «قدرت اصول» است که بخش مهمی از استراتژی امنیت ملی ایالات متحده در قرن بیست و یکم را پشتیبانی خواهد کرد. «آنچه مهم است نحوه و میزان به کارگیری این بُعد از قدرت است.»

فصل اول کتاب با عنوان «استراتژی در عصر انقلابی» به اهمیت وجود استراتژی کلان و منسجم برای آمریکا می‌پردازد. از نظر هارت عواملی چون تروریسم، دولتهای شکست خورده، بازار جهانی، جهانی‌شدن، تکنولوژی اطلاعاتی، شکسته‌شدن مرزهای اقتصادی و ظهور فرصتهای جدید در قرن بیستم تبیین استراتژی کلان جدید را برای آمریکا ضروری می‌کنند. هارت با ارجاع خواننده به کتاب کلاسیک کارل فون کلووزیتز با عنوان «درباره جنگ»، تفاوت میان استراتژی و استراتژی کلان را بازگو می‌کند. استراتژی کلان اهداف وسیعی چون تحقق امنیت، ایجاد فرصت و ارتقای دموکراسی لیبرال را مد نظر دارد. او تحقق این استراتژی را منوط به داشتن قدرت، منابع، دارایی و وسعت سرزمینی می‌داند. پرداختن به موانع و محدودیتهای این استراتژی و فایده‌آمدن بر آنها مبحث دیگری است که هارت در ادامه فصل اول به آنها می‌پردازد.

«اصول ما به مثابه مؤلفه‌های استراتژی»، عنوان فصل دوم است که در آن هارت به اصول دموکراتیک و لیبرال آمریکا در گستره جهانی می‌پردازد. از نظر وی این اصول مبنای قانون اساسی آمریکا و محصول اومانیزم عصر روشنگری است که طی تاریخ تفکر و فلسفه سیاسی به تکامل رسیده و هم‌اکنون بیشتر کشورها به آنها پایبند بوده و یا در صددند تا خود را به آنها نزدیک کنند. مجموعه این اصول که در قالب دموکراسی ظهور یافته، بهترین سیستم برای تضمین آزادی، فرآیند مشارکت، برابری سیاسی و نظام انتخاباتی است. شایسته‌سالاری و فرصت برابر در دستیابی به منابع و مناصب، هسته دموکراسی آمریکایی است و اقتدار قانون، جوهره آن می‌باشد. همچنین مشروعیت و اصالت مالکیت، دفاع از خود در مقابل دیگران و جلوگیری از مظلوم واقع شدن دیگران در زمره اصولی است که هارت به آنها اشاره می‌کند. از نظر وی این اصول می‌توانند به بهترین وجه اهداف استراتژیک ایالات متحده را برآورده کنند و نادیده انگاشتن و نقض آنها، قدرت آمریکا را با زوال مواجه می‌کند:

«پابندی به اصول خود به معنای تقویت جمهوری آمریکا و احیای جمهوری آمریکا به معنی گسترش توانایی خود برای دستیابی به اهداف استراتژیکی مان است.» (ص ۴۶)

در فصول سوم و چهارم به مهمترین اهداف آمریکا در قرن جدید پرداخته شده است. اولین و مهمترین هدف، تأمین امنیت است. از نظر هارت گرچه تضمین امنیت در مرتبه نخست دغدغه داخلی محسوب می‌شود، اما نمی‌توان جدا از نقش آمریکا در جهان بدان پرداخت. بنابراین امنیت ملی آمریکا با امنیت بین‌المللی پیوند دارد. دو هدف گسترش فرصتها و ارتقاء دموکراسی لیبرال در جهان نیز به ویژه در سطح بین‌المللی برای آمریکا دارای اهمیت هستند و به نحوی تنگاتنگ با مسایل داخلی پیوند دارند. در حوزه امنیت، نویسنده مقولاتی چون امنیت داخلی، امنیت حیات و تأمین نیازهای اولیه زندگی، امنیت جامعه، امنیت در مقابل وابستگی انرژی و امنیت کودکان را بررسی می‌کند. هارت در فصل پنجم گسترش و تعمیق امنیت را از طریق گسترش فرصتها به بحث می‌گذارد. از نظر وی این مهم از طریق قدرت سیاسی (شامل دیپلماسی، ایجاد اتحادها، توافقنامه‌ها و ائتلافها) به دست می‌آید. «اگر ما بخواهیم جهان را رهبری کنیم، باید پیشاپیش جهانیان و به شیوه‌ای که به مردمان جهان احترام قایل شده باشیم با مسایل جهانی درگیر شویم.» (ص ۱۰۶). گزینه پیشنهادی او سیاست بین‌المللی پیشگیرانه^۱ است که بر مبنای حاکمیت دسته‌جمعی و تصمیم‌گیری گروهی استوار شده و برای مواجهه با چالشها و فرصتهایی است که منافع همگان را فراهم می‌آورد.

هارت در فصل ششم با عنوان «امنیت جدید و کاربرد قدرت نظامی»، تلاش می‌کند تا با تبیین اصول دموکراتیک، دو بعد اقتصادی و سیاسی قدرت آمریکا را بر بعد نظامی ترجیح دهد. به بیان هارت:

«در قرن جدید مردم و دولتمردان آمریکا باید ماهیت متحول منازعه و امنیت را به خوبی درک کنند. تسلیحات نظامی ما باید صرفاً در مواقع بحرانی به کار روند. داراییهای نظامی ما باید در بخش برتری تکنولوژیکی سرمایه‌گذاری شود و در راه تحقق امنیت داخلی باید توازن میان امنیت و آزادی از طریق توجه به میراث تاریخی قانون اساسی خود و تکیه و اعتماد به شهروندان و فضیلتها و وظایف مدنی آنها مد نظر باشد.»

هارت در فصل هفتم و سوسه‌های آمریکایی ایجاد امپراتوری را گوشزد کرده و معتقد است که اگر آمریکا بخواهد به سوسه‌های امپراتورگونه خود - حتی در چهره امپراتوری لیبرال - بها دهد، لاجرم باید ویژگی جمهوری خواهانه خود را فدا سازد. او به تفصیل - اگرچه به گونه‌ای مبهم و غیرراهبردی - به این نتیجه می‌رسد که ایالات متحده باید سوسه امپراتوری را از ذهن و اندیشه خود دور کرده و در مقابل، ایده رهبری جهانی را تحقق بخشد؛ نوعی رهبری که منابع و مؤلفه‌های اساسی قدرت آن در واقع همان منابع و مؤلفه‌های تشکیل جمهوری آمریکا است و بنابراین صرفاً از طریق حفظ صبغه جمهوری خواهی و دموکراتیک ماندن آمریکا است که آن رهبری محقق خواهد شد.

در واپسین فصل کتاب هارت ضمن اذعان به نقض اصول دموکراتیک از سوی آمریکا از یازدهم سپتامبر به بعد، راهبردهایی را برای احیای جمهوری خواهی و اصول دموکراتیک آن ارائه می‌دهد. رشد اقتصادی، رعایت عدالت از طریق سرمایه‌گذاری و کارآمدی، حضور مؤثر و مبتنی بر اصول در عرصه جهانی و تدوین سیاست امنیت ملی جدید، همگی مقدماتی است تا قدرت چهارم آمریکا در جهت دستیابی به اهداف و منافع ملی احیا شود. هارت در نتیجه‌گیری مدعی است که پژوهش وی چارچوبی برای سیاستگذاری ارائه می‌دهد:

«نه فقط ممکن بلکه لازم است که آمریکا در قرن جدید به گونه‌ای استراتژیک اندیشه و عمل کند تا اقتصاد ما از طریق سرمایه‌گذاری‌های درازمدت از وضعیت مصرفی به وضعیت تولید گذر کند؛ در بخش آموزش و تکنولوژی مجدداً سرمایه‌گذاری شود؛ با استفاده از نیروهای جهانی شدن و اطلاعات حضور این کشور در اتحادیه‌های دموکراتیک افزون شود؛ با استفاده از آن ائتلافها، شبکه‌های تروریسم از بین رفته و ساختارهای جدیدی برای امنیت بنا نهاده شود و با توسل به اصول تاریخی خود ائتلافهای بین‌المللی را در عرصه‌های مختلف رهبری و هدایت کند.» (ص ۱۵۹)

ب. بررسی کتاب

کتاب قدرت چهارم به دلیل نگاه انتقادی‌اش دو چهره دارد. از یک سو سیاست‌های هژمونیک آمریکا در تلاش برای تشکیل امپراتوری جهانی را نقادانه آشکار می‌کند و از سوی دیگر فارغ از اصول اثباتی تحقیق، راهبردهایی برای رهبری جهانی آمریکا ارائه می‌دهد که

بدون غرض و پیشداوری نیست. از بُعد اول، کتاب قابل ستایش است. به ویژه موضع وی در خصوص سیاستهای سابق این کشور در قبال ایران و سیاستهای کنونی اش در قبال خاورمیانه و کشورهای اسلامی از جهاتی معتبر است.

از نظر گری هارت، ایده برخورد تمدنها در عصر پس از جنگ سرد که از سوی هانتینگتون ارایه شده، به واقعیت نزدیک تر است. او مناقشات کنونی میان ایالات متحده و بیشتر کشورهای عربی و اسلامی را نشانه‌ای بر این پیش‌بینی می‌داند. اگرچه وی دو ملاحظه اساسی را نیز در این زمینه ذکر می‌کند. ملاحظه اول شکاف عمیق در جهان غرب در رابطه با اسلام است به گونه‌ای که بیشتر کشورهای اروپای غربی، کانادا و آمریکای لاتین، اسلام و کشورهای مسلمان را تهدیدی برای خود نمی‌دانند. بر مبنای ملاحظه دوم نیز مهاجرت مسلمانان به کشورهای غربی، ایده غرب واحد، منسجم و یکپارچه (مسیحی یهودی) در مقابل جهان اسلام را سست می‌کند و در نتیجه امکان وحدت تمدنی برای غرب در مقابل تمدنهای دیگر متزلزل می‌شود. در عین حال هارت در مجموع برای آمریکا هم‌وردی را نمی‌پذیرد و قدرت آمریکا در حوزه نظامی و اقتصادی را برتر از قدرت واحد یا ائتلافی از قدرتهای رقیب می‌داند. (ص ۲۳)

اهمیت مباحث هارت در مقایسه با کتاب «ما چه کسانی هستیم؟ مباحثه بزرگ در آمریکا»،^۱ اثر ساموئل هانتینگتون آشکارتر می‌شود. پرسش اساسی هر دو مؤلف یکی است؛ اما هر کدام به دلیل تأثیر از چارچوب تحمیلی خاص و از پیش تعریف‌شده، پاسخ جداگانه‌ای ارایه کرده‌اند. در حالی که از نظر هارت هویت لیبرال‌دموکراتیک آمریکا که اساساً ساخت جمهوری آمریکا مبتنی بر آن است؛ نه از طریق جنگ تمدنها و ایجاد امپراطوری بلامنازع، بلکه با نوعی رهبری دموکراتیک و مورد پسند دیگران تمدید و تقویت می‌شود. از نظر هانتینگتون نژاد سفید و مذهب پروتستان آمریکا صرفاً از طریق ملی‌گرایی و حفظ و تقویت هویت آمریکایی تداوم می‌یابد. (ص ۴۹۹) هارت به درستی بر هانتینگتون خرده می‌گیرد که حداقل به دلیل مهاجرت مسلمانان به غرب و ادغام در آن فرهنگ، ضعف و تزلزل در هویت یکپارچه سفیدپوستان مسیحی به وجود آمده و ایده برخورد تمدنها با چالش مواجه است. از سوی دیگر

۱. عنوان آن، به شرح زیر است: (2004) Who We Are? Americans Great Debate که اخیراً توسط

مؤسسه فرهنگی و مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر ترجمه و منتشر شده است.

هانتینگتون با تأکید بر ملی‌گرایی آمریکایی اصرار می‌ورزد که «این جهان است که باید آمریکایی شود و آمریکا همچنان باید آمریکا باقی بماند.» (همان) راهبرد ملی‌گرایی او برای کشوری که داعیه ابرقدرتی دارد و نمی‌تواند بدون تعامل با سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی اهدافش را تحقق بخشد، مالا به امپریالیسم منتهی می‌شود. او محصور در چارچوب ذهنی برخورد تمدنهای خود از آن می‌ترسد که مبادا با ضعف بنیانهای ملی آمریکا و ادغام دیگران در این جامعه و به عبارت دیگر جهانی‌شدن آمریکا، مقدمات آن ایده‌ای که روزگاری و نیز اکنون از آن دفاع می‌کرد، متزلزل شود.

اگرچه هارت در شیوه و راهکار متفاوت از هانتینگتون می‌اندیشد، اما در هدف با او مشترک است. از نظر هارت یکی از مشکلات آمریکا، عدم اعتبار یا صداقت است. او رفتار آمریکا در بسیاری از کشورها و به ویژه کشورهای اسلامی را در خصوص تعهد به آزادی و دموکراسی مورد نقد قرار می‌دهد. از نظر وی شهرت آمریکا درباره حمایت از رفتار خشن رژیمهای منطقه با نیروهای مسلمان و دموکراتیک از یک سو و مقابله با رهبران مردمی به نام مبارزه با تروریسم از سوی دیگر، ایده ساختارهای لیبرال دموکراسی را که آمریکا مدعی و مشوق آن است به زیر سؤال برده است. «ما در آن واحد مجبوریم که هم همکاری کشورهای اسلامی برای مبارزه با تروریسم را جلب کنیم و هم آنها را به سوی دموکراسی سوق دهیم.» (ص ۴۱)

هارت اقدامات آمریکا در خاورمیانه را نیز در تضاد با اعتبار جهانی آن می‌داند. از نظر وی حضور آمریکا در منطقه خاورمیانه عمدتاً دو هدف را دنبال می‌کند که عبارتند از محدود کردن ایران و سوریه یا به عبارت دیگر حمایت از اسرائیل و جایگزینی نفت عراق به جای نفت عربستان. اما از دید وی کاربرد قدرت هژمون در این منطقه برای ارضای آن دو هدف کاملاً ابلهانه و ویرانگر است. (ص ۹۹)

هارت در پیوند دموکراسی و قدرت سیاسی به عناصر غیراخلاقی در سیاست خارجی آمریکا می‌پردازد. به نظر او:

«طی جنگ سرد چون باور ما بر این بود که دشمن دشمن، دوست ماست، مجبور شدیم از رژیم فاسد و ظالم شاه حمایت کنیم و پس از سقوط شاه نیز مجبور بودیم از

رژیم بسیار خطرناک صدام حسین در جنگ علیه ایران حمایت کنیم و پیش از آن نیز از کودتا علیه مصدق حمایت کردیم. حتی اگر آن سیاست در آن زمان کارآمد بود، امروزه دیگر چنین نیست. مضافاً اینکه سیاست مصلحت و فرصت‌طلبی^۱، امروزه درست در مقابل و در تضاد با اصول ما است. امروزه اقدامات ما باید به وسیله ایده‌آلهای دموکراتیک تقویت شود و یا در غیر این صورت نزد چشمان ناظر جهانی بی‌اعتبار شویم.» (ص ۹۳)

در حالی که از نظر بسیاری از ناظران، کتاب هارت بدون پیشداوری و احساسات کینه توزانه و زخم زبانهای سیاسی است، نمی‌توان جانبداری خاص هارت نسبت به منافع ملی آمریکا را نادیده گرفت. او از بوش شدیداً انتقاد می‌کند، اما انتقادهای نرم او از سیاست خارجی کری، به گونه‌ای بود که اگر کری به قدرت می‌رسید او در کابینه وی نقش مهمی می‌داشت. جیمز فالورز^۲ مؤلف کتاب «دفاع ملی»^۳، کتاب هارت را در رابطه با تروریسم می‌داند:

«بیست و پنج سال پیش کسی نمی‌پنداشت که گری هارت در حوزه سیاست خارجی و دفاعی آمریکا صاحب نظر باشد. اما طی دهه گذشته او پیوسته در مورد خطر تروریسم در داخل خاک آمریکا هشدار داده است. او با قدرت چهارم، نگرشی خاص و نظام‌مند به استراتژی کلان آمریکا دارد و بر آن است تا امنیت ایالات متحده را ارتقا بخشد.»

نکته دیگر، بلندپروازیهای هارت در ازایه اصول و راهبرد است به گونه‌ای که می‌توان گفت اصول پیشنهادی او در دنیای واقعی کنونی هیچ‌گاه مبنای سیاستگذاری و رفتار دولتی آمریکا قرار نخواهد گرفت. جنبه انتقادی او از سیاست خارجی آمریکا به رغم شفاف و تند بودن، آرمانی است. حتی اگر دولت بوش بخواهد این توصیه‌ها را به کار بندد، تا حدود زیادی اعتبار کسب‌شده بر مبنای رأی مردم آمریکا در دوره جدید را نادیده خواهد گرفت و در عین حال با ادعاها و اهداف پیشین او نیز ناهمخوان است.

-
1. Expediency
 2. James Fallows
 3. National Defense

نتیجه گیری

رهیافت هارت در این کتاب و نیز سایر آثارش، نوعی دانش پژوهی مبتنی بر گفت‌وگو غیریت است. در این رویکرد همواره میان غرب و غیر غرب نوعی مرزبندی و تمایز وجود دارد و در بهترین حالت، غیر غرب می‌تواند به غرب نزدیک شود. همچنین هارت به مسایل هویتی و دموکراسی‌های محلی توجهی نمی‌کند. او اگر چه سیاستهای نظامی و اقتصادی آمریکا را نقد می‌کند، اما همان اصول لیبرال دموکراتیک را برای پیشبرد اهداف آمریکا - نه فقط در خود آمریکا بلکه - برای تمام دنیا تجویز می‌کند. هارت نخستین جمله کتاب را با نقل قولی این چنین آغاز می‌کند: «شمشیر و زره به یکسان آرمانهای خوبی هستند». قدرت اصولی چهارم، نهایتاً می‌تواند برای آمریکا زرهی دفاعی در کنار شمشیر تهاجمی - نظامی، اقتصادی و سیاسی باشد. بنابراین کتاب صرفاً و نهایتاً می‌تواند در مقام جایگزین برای مهار کمونیسم قرار گیرد. البته این سطح از جایگزینی نیز در حال حاضر نمی‌تواند در قبال رویکرد هژمونیک آمریکا در منطقه خاورمیانه مطرح شود. بنابراین مباحث هارت بیش از آنکه جنبه گزینه‌ای داشته باشد، نوعی انتقاد تأمل‌آور برای آمریکا، دوستان و دشمنان آن است.

مرتضی بحرانی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی